



نشریه ماهانه: 3rd Series, Issue 74 سری سوم، شماره 74 98 مرداد، August 2019

سردبیر: مینو همتی Editor-in-chief: Mino Hemati Email: minohemati@gmail.com مدیرمسئول: شراره رضایی Managing editor: Sharareh Rezaei Email: shararehrezai.p@gmail.com



مطالب نوشته ای از برای دستگیرشدگان هفت تبه و نشریه گام مقاله ای تکان دهنده از شوخی نکنید آقایان؛ جهنم زیر پاهای شماست! محمد حبیبی فروش اعضا بدن زندانیان در ایران سحر باباسلجی کمپین سازمان عفو بین الملل برای آزادی اعضا تحریریه نشریه گام برای سپیده ی عزیزم چالش کودکان کار و منجی گروگان گیر نان مهران رمضانی گیوی نقاشی در تقابل با "طرح جمع آوری کودکان کار و خیابان" کاری از: مریم رمضانی گیوی (رونی) درد مشترک م ش (هستی) فتوی قتل یک دختر ۱۸ ساله سلیمان بایزیدی نامه ی امیر حسین محمدی فر از زندان گزارش وضعیت حقوق بشر و زندانیان در ایران مرضیه آدمی جشن غرور همجنسگرایان اصغر (علی) کامروا احساس پرنده ای آزاد را دارم نامه سرگشاده منیره عربشاهی از زندان یادمان نرود روزهایی را که با سخنرانی های اسماعیل بخشی امید در دلهايمان رشد کرده بود صفحه خبری کودکی که زیر ۱۳ سال ازدواج می کنند وضعیتی دردناک دارند! رقص زنان در ورزشگاه کریلا جنجال آفرید دولت آمریکا بیش از ۹۰۰ کودک را از والدین شان جدا کرده است تشدید بیماری سعید شیرزاد فعال حقوق کودکان آنیسا اسداللهی یکی از بازداشت شدگان روز جهانی کارگر آزاد شد راه های تماس با سازمان رهایی زن و نمایندگان آن در شهرها و کشورهای مختلف معرفی سایت های برنامه های تلویزیونی، نشریه ها و تلگرام

برای حمایت از حامیان طبقه ی کارگر و زنان در اسارت متحد شوید تا آزادی تمام رفقایمان از پا نخواهیم نشست



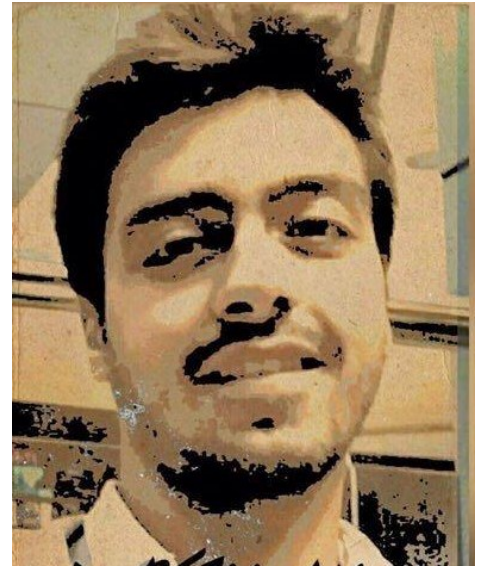
به نشریه رهایی زن بپیوندید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی، تجارب و گزارش های شخصی از زندگی زنان (خودتان) و کودکان ..."، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را می توانید به آدرس ایمیل های زیر ارسال کنید.

Markazi@RahaiZan.org



نوشته ای از رهام یگانه  
برای دستگیرشدگان هفت تپه و نشریه گام  
(قبل از دستگیری)



امیرحسین و ساناز از دوازده سال پیش سرکوب داب تا سرکوب گام را تجربه کردند. در تجربه داب کنار دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب و در تجربه گام کنار کارگران هفت تپه و فولاد... دستگیری، زندان و تجربه موج سرکوب نیروهای چپگرا برای این رفقا پدیده ی تازه ای نیست.

شکاف می اندازند و بعد راحت تر دستگیری را شروع می کنند، اینجا هم مطمئناً دستگاه امنیتی از شکاف های بین ما نهایت استفاده را می کند.

به هر صورت این روزها، برای همه ی ما (نه فقط دستگیرشدگان)، روزهای سرنوشت سازی است. اگر بتوانیم عملاً صدای بازداشتی های روز جهانی کارگر، بازداشتی های هفت تپه و دیگر فعالان ترقی خواه را هرچه اجتماعی تر و گسترده تر به گوش همگان برسانیم، قطعاً قدم بزرگی برای تداوم راهمان برداشته ایم.

یکی از مهمترین اولویت های کارما این روزها باید خنثی کردن فضای اربعاب و جلوگیری از پرونده سازی امنیتی علیه کارگران و متحدین طبقه کارگر باشد. در این راستا از هرگونه جداسازی از قدرت حمایتی مان از بازداشتی های روز جهانی کارگر، بازداشتی های هفت تپه و کارگران فولاد اهواز که هنوز پرونده های شان باز است باید جلوگیری کنیم.

امروز نهمین روز از اعتصاب غذای امیرحسین و ساناز است. از هر امکان و ابزاری که داریم باید برای تضمین پیشروی راهی که کارگران فولاد اهواز و هفت تپه باز کردند استفاده کنیم.

به امید پیروزی راهمان.

حتی مسئله سمپاشی و کارامنیتی یکسری نخاله در فضای سرکوب علیه این عزیزان هم مسئله تکراری بوده است! حدود سه سال است که از اولین دیدارم با این دو رفیق می گذرد. امیرحسین یک آدم پرشور و ساناز یک زن آرام. از همان موقع با نشریه گام آشنا شدم و برای شماره ششم نشریه مطالبی فرستادم که تا شماره سیزدهم گام حدود شش مطلب دیگر فرستادم و یک یادداشت هم وسط خیزش دی ماه برای گام ارسال کردم. به هر صورت این بخش از تاریخ برای من با تمام نقاط ضعفی که گام داشت، مایه افتخار است. برعکس چیزی که سرکوبگران قصد دارند نشان بدهند که ارتباط با گام جرم است! انتشار نشریه سیاسی و کارگری جرم است. ارتباط با کارگر جرم است. کلاً هر فعالیتی که به نفع طبقه کارگر باشد جرم است.

با امیرحسین هم خنده های زیادی کردیم و هم دعوای زیادی! اما بعد از دستگیری آنان، به وضوح می شد دید که بسیاری از دوستان سابق و دشمنان قصد سواستفاده از اختلافات بین ما را داشتند. در این مدت سعی کردم به صف مقابل نشان دهم که هرچقدر اختلاف شخصی و دعوا وجود داشته باشد، این مانعی برای حفظ اتحاد یک جنبش مشخص نمی شود. همانطور که در تجمعات، نیروهای امنیتی اول صف متحد را نصف می کنند و

صدای بی صدا  
گفتگو با رحیمه سروری فعال حقوق زنان  
و کودکان  
تهیه و تنظیم سحر صامت



سالهاست که ملت افغانستان نسل به نسل آوارگی و سرگردانی را به دلیل وجود جنگ در آن مرز و بوم تجربه کرده اند. حضور جنگ و زد و بند های سیاسی آنها را آواره کرده است و چهار دهه از مهاجرت های آنها از کشوران همسایه گرفته تا سراسر

روحي و جسمی امروز با تصمیم جدی ترک خاک سویدن از سوی نهاد مذکور روبرو شده اند.

حال با وصف چنین اوضاع و احوالی تعدادی از خانواده های افغانستانی در پایتخت کشور سویدن نسبت به تصمیماتی که اداره ی مهاجرت این کشور برایشان اتخاذ نموده است دست به اعتراض زده اند.

یکی از افرادی که همواره از حقوق زنان و کودکان دفاع کرده و با قلمش علیه خشونت در برابر زنان مینویسد و سهم زیادی در دفاع از حقوق پناهنجویان داشته است، رحیمه سروری است!

در روزهای اخیر که او خود نیز تحصن زنان و کودکان را از نزدیک دیده بود چنین می نویسد:



جهان می گذرد. اما واقعا امروز بر سر یک تعداد از مهاجران آن جغرافیا چه میگذرد؟! آری تعداد زیادی از آنان به لطف معاملات سیاسی میان کشورهای غربی و دولتمردان افغانستان، در معرض اخراج اجباری از سوی کشوران غربی قرار گرفته اند. با اینکه وضعیت امنیتی در آن کشور از حال و روز خوبی برخوردار نیست اما اداره ی مهاجرت کشور سویدن تصمیم به بازگرداندن آنها گرفته است با اینکه رادیو سویدن خبری در مورد نگرانی از سوی پناهندگان مجردی که به کشور افغانستان بازگردانده شده اند و خود را از خانواده های خود مخفی کرده اند نشر کرده است، در این خبر ابراز نگرانی از اداره ی مهاجرت کشور سویدن نیز به چشم میخورد. احتمال اینکه این جوانان قربانی طعمه ی گروه های تروریستی فعال در افغانستان شوند نیز زیاد است.

پناهنجویانی که با هزاران امید و آرزو پس از طی کردن کیلومترها راه آن هم به صورت غیر قانونی وارد این کشور شده اند و با پشت سر گذاشتن سالها بی سرنوشتی همراه با استرس و دلهره برای دریافت جواب اداره ی مهاجرت و مبتلا شدن به انواع بیماری های

این وحشت است که عده ای از زنان و کودکان از کشوری به نام افغانستان که انواع خشونت در برابر زن و کودک در آنجا وجود دارد در قلب شهر استکهلم در کنار مدعیان حقوق بشر عزادار زندگی شان باشند و مضطرب و نگران از بازگشت اجباری به جایی که اداره مهاجرت میدانند آنجا چه بر سر زنان و کودکان خواهد آمد. وی در ادامه از مردم خواسته به تحصن کنندگان ببینند و نگذارند آنان تنها بمانند. رحیمه می گوید سالهاست که ما قربانی دست



کسانی شده ایم که بر خون مان به گونه های مختلف تجارت کرده اند و نسل به نسل زندگی ما را به انواع مختلف فروخته اند. نه خودشان امنیت جانی را برای مردم فراهم کرده می توانند و نه اجازه می دهند ملت در این سوی آنها به حداقلی از زندگی دست پیدا کنند.

مصاحبه کوتاهی داریم با رحیمه ، که خود از نزدیک شاهد عینی این تحصن بود در پایتخت کشوری که پرچم دار حقوق بشر و دموکراسی است.

رحیمه جان چه کسانی و از چه زمانی دست به این گردهمایی زده اند؟

اکثراً خانواده های افغان هستند که مدت چهار سال یا بیشتر در حالت بی سرنوشتی به سر میبرند و برخی از آنها در خطر از دست دادن خانه و کمک هزینه ماهیانه خود هستند. تحصن آنها بیش از ده روز است که به طول انجامیده و تا زمان گرفتن یک پاسخ قناعت بخش از سوی اداره مهاجرت ادامه خواهد داشت.

در جمع تحصن کنندگان زنان غمزده ، کودکان خسته و مردان مستأصلی را می بینیم که همه در وحشت بازگشت به یک کشور ناامن و آینده ای نامطمئن به سر میبرند ، همه راه دوری را پیموده اند ، زندگی شان را از دست داده اند تا به اینجا رسیده اند و حالا بازگشت به کشوری که هر روزش با انفجار و انتحار آغاز میشود فکرش هم آزار دهنده است و همانند یک

کشورهای دیگر به افغانستان بازگردانده شده اند بسیار بیشتر به چشم میخورد. همچنین عده زیادی از آنان به بیماری های روانی و جسمی مبتلا شده اند و احساس سرخوردگی می کنند که هر از گاهی این موضوعات سرخط درشت اخبار روزانه افغانستان میشود و این خود زنگ خطر است برای نوجوانانی که از سوی کشورهای غربی به اجبار اخراج می شوند. رحیمه دلیل این همه بدبختی ملت افغانستان را حضور جنگسالاران در صحنه سیاست افغانستان میداند و می گوید دلیل تمام این اتفاقات حتی اخراجهای اجباری پناهجویان افغانستانی حضور فساد در سیستم دولتی و سیاستمداران ناکار آمد در کشور است.

آیا به نظر شما این گونه اعتراض ها نتیجه ی مطلوبی در پی خواهد داشت ؟

بله من به این موضوع خوش بین هستم و مصمنم در صورت مقاومت نتیجه خواهد داد!

امیدوار کننده ترین چیزی که در تحصن به چشم میخورد محکم و با صلابت بودن تحصن کنندگان بود ، اینکه مقاوم ایستاده اند تا به آنچه می خواهند برسند ، حتی کودکان با انسجامی عجیب و دوست داشتنی کنار هم اند تا آینده ای خوب برای خود رقم بزنند و این یعنی امیدواری ، یعنی باور داشتن به توانمندی ، اینکه خواهند توانست در کنار هم مشکلات را حل کنند و زندگی خوشی را در کنار دیگر انسانها داشته باشند.

باز هم تکرار می کنم این تحصن نتیجه خواهد داد در صورتیکه مردم دست به دست هم داده و در محل تحصن ، در کنار عزیزان دیگر حضور پیدا کنند ، مخصوصاً خواهش می کنم از تمام هموطنانی که عضویت احزاب مهاجر دوست را دارند و می توانند توجه احزاب را به این تحصن جلب کنند ، بیایند و از درد مردم آگاه شوند و سپس از طرق مختلف آن را به گوش قانونگذاران برسانند تا تغییری در قوانین سخت گیرانه اداره مهاجرت پدید آید و هموطنانشان هم چند روزی را در آرامش بسر ببرند.

جای دوری نخواهد رفت اگر چراغی برای اطرافیان روشن کنید ، مطمئناً با آن نور ، حوالی خانه خودتان هم روشنتر خواهد شد!



کابوس به نظر میرسد. در میان اشتراک کنندگان در این گردهمایی چه طبقه از گروه سنی بیشتر از موضوع بازگشت اجباری به کشور اضطراب و ابراز نگرانی دارند؟

اغلب زنان و کودکان از این بازگشت اجباری در هراسند و معمولاً در چنین اعتراضاتی کودکان بیشتر می شکنند و آسیب روحی می بینند. نشست بر روی سنگفرش ها و سر دادن شعار " اجازه بدهید زنده زندگی کنیم ، اجازه بدهید درس بخوانیم ، اجازه بدهید به سویدن بمانیم " دل هر انسانی را به درد می آورد و هر چشمی را آکنده از اشک و اندوه میکند. مگر کودکان افغان انسان نیستند که باید عده ای در افغانستان همچون گل پرپر شوند عده ای دیگر اینگونه از یک کشور سرمایه دار و مدافع حقوق بشر تقاضای کمک کنند و شعار " اجازه بدهید زنده بمانیم " سر دهند اما هیچکس صدایشان را نشنود و یا بشنود و خود را به کری بزند و صدای وجدانش را خفه کند تا مبدا به این غنچه های نو شکفته زندگی اهدا کند به رسم انسانیت و حقوق بشر !

با چه زبانی باید گفت که افغانستان ناامن است مخصوصاً برای زنان و کودکان که در آنجا نه از سوی جامعه حمایت می شوند نه از سوی قانون!

در کشور ما روزی نیست که خبری از شکنجه های مختلف زنان و دختران را نخوانیم ، خبر از اختطاف کودکان ، تجاوز به زنان و دختران ، سنگسار و تیرباران و صدها مورد دیگر که خود نمونه کوچکی از وجود ناامنی است. کشوری که همه روزه دختران در روز روشن آن هم در ملاء عام دزدیده میشوند و به آنها تجاوز می شود و یا به قاچاقچران فروخته می شوند و کسی به دادشان نمیرسد. جایی که رد پای پر رنگی از حضور زنان در جامعه دیده نمی شود و حتی می توان گفت کشوری که اکثر زنان آن بی هویت و گم نام اند.

رحیمه همچنان از پیوستن نوجوانان به گروه های تروریستی در افغانستان ابراز نگرانی میکند و می گوید : طبق آمارهای موجود ارائه شده توسط منابع معتبر، در سالهای اخیر تعداد زیادی از جوانان به علت بیکاری همکاری خود را با گروه های تروریستی آغاز کرده اند. او همچنان فقر سواد ، اقتصاد ضعیف و مذهبی بودن افکار اجتماعی را از دلایل مهم و عمده ی این موضوع می داند.

سروری در این مصاحبه به روی آوردن اعتیاد جوانان اعم از پسران و دختران اشاره می کند و میگوید : امروزه موضوع افزایش اعتیاد در میان جوانانی که از



**شوخی نکنید آقایان؛ جهنم زیر پاهای شماست!**  
**مقاله ای تکان دهنده از محمد حبیبی (معلم در زندان)**



محمد حبیبی فعال صنفی و عضو هیئت مدیره کانون صنفی معلمان استان تهران مقاله‌ای تکان دهنده از پدیده جدید الخلقه بچه‌فروشی و فقر فراگیر در جامعه نوشته که توجه خوانندگان را به آن جلب می‌کنیم: اینجا راحله می فروشند. سیزده ساله، بی شناسنامه، بی هویت، ناقابل! دومیلیون تومان. دو میلیون را بده، بچه را ببر، هر جا که « برادرش می گوید که حالا تنها «خواستی سرپرست اوست. اینجا پسری پنج ساله را می فروشند به امید شوهرم تصادف کرده» رسیدن به سرپناهی. و زمین گیر است، خودم مریضم و پول دکتر ندارم. چاره ای نداریم. هر جا رفتیم کسی مادرش می گوید. آگهی «کمکمان نکرد فروشش را گذاشته اند. ناقابل! در ازای اجاره یک خانه کوچک در شهرستان.

می کنند و به گوشه خیابان می فرستند. مسئله شان را حل می کنند. در سرما گوشه خیابانها بیخ می زنند و می میرند. بدتر از آنها، اینجا قلم بدستانی داریم که سر شان را بالا می گیرند، باد به غیغب شان می اندازند و با بی سوادی تمام می گویند: «شاید گورخوابها خودشان مقصر باشند.»

اینجا آقا زاده هایی هستند که آب معدنی های مارک دار نروژی می نوشند. ناقابل! لیتری شصت هزار تومان.

اینجا کارگرانی هستند، که از صبح تا به شب، آویزان در میان زمین و هوا، بر روی دار بست ها، با جانشان بازی می کنند، ناقابل! فقط برای چهل هزار تومان.

اینجا بچه پولدارهایی هستند که پول توجیبی ماهانه شان کفاف خرج شان را نمی دهد و معترض اند. ناقابل! ماهانه بین ۳۰ تا ۴۰ میلیون تومان.

اینجا معلمان بازنشسته ای هستند که پول بازنشستگی کفاف زندگی شان را نمی دهد. پس از شب تا به صبح نگرهبانی می دهند. ناقابل! فقط برای ماهانه ششصد هزار تومان.

اینجا همه، از مسئول و کارشناس و روشنفکر و دانشگاهی و قلم بدست، هر روز اندرز می دهند و شما را می ترسانند. از فقر و بدبختی، از روند رو به افزایش شکاف طبقاتی. و به شما هشدار می دهند، که ادامه آن، آتشی به پا می کند و همه را می سوزاند. اینجا جاست که باید سر را بالا گرفت، چشم در چشمشان دوخت و با لبخندی بر لب چنین گفت:

شوخی نکنید آقایان! جهنم همین جاست. « همین لحظه، همین اکنون. ناقابل! درست زیر «پاهایمان»

اینجا بچه پولدارهایی هستند، که پورشه های میلیاردی سوار می شوند. برای پارتی های آخر شب شان خاویار سرو می کنند، و برای دسرشان، شیرینی و بستنی با روکش طلا سفارش می دهند. ناقابل! دو میلیون تومان. اینجا بیمارستانهایی دارد شبیه به وال استریت. بازاری برای خرید و فروش بچه. زنهایی می آیند. کودکان را به دنیا می آورند، برگه ای را ا...مضا می کنند و بچه را می فروشند. ناقابل! بین پانصد هزار تا یک و نیم میلیون تومان.

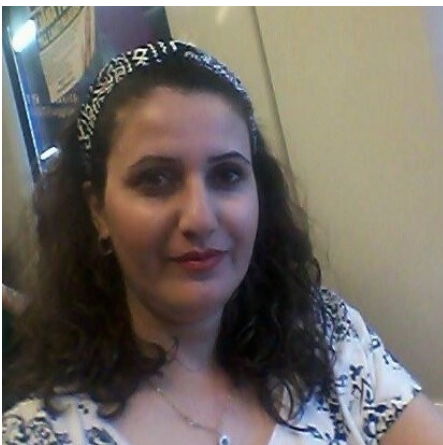
اینجا بازارهایی دارد برای خرید و فروش حیوان. آدمهایی می آیند تا برای سرگرمی روزانه شان، پول خرج کنند. حیواناتی از هر نوع و هر نژاد. ناقابل! از صد هزار تا سی میلیون تومان.

اینجا کودکانی دارد که آموزش می بینند. نه در مدرسه که در خیابان. آموزش می بینند که از طلوع صبح تا بوق سگ برای اربابشان کارکنند. کارگرانی که اگر خوب کارکنند، قیمت شان بیشتر می شود. قیمت این کودکان برده، ناقابل! از صد هزار تا پنج میلیون تومان.

مقاله ای تکان دهنده اینجا دانش آموزانی هستند که تعطیلات آخر هفته شان مسافرت های اروپایی است. خجالت می کشند که همکلاسی هایشان بفهمند برای تعطیلات عید به مالزی رفته اند. شهریه این مدارس، ناقابل! بین ۲۰ تا ۲۵ میلیون تومان در سال.

اینجا آدمهایی هستند که در گور می خوابند. در ساختمانهای مخروبه می خوابند. در میان لوله های فاضلاب می خوابند. تا از سوز سرمای زمستان در امان باشند. اینجا مسئولینی هستند که گورخوابها را جمع

**فروش اعضا بدن زندانیان در ایران سحر باباسلجی**



اهدای اعضای بدن، محکومین به اعدام یک اقدام جنایتکارانه، جمهوری اسلامی است. اخیراً در اخبار و رسانه ها آمده است، رژیم خونخوار ایران طی یک عمل شنیع اقدام به فروش اعضا زندانیان، محکوم به اعدام نموده است. طرح این مسئله پیوند اعضا بدن محکومین به اعدام با اعتراض بخشی از پزشکان و حقوقدانان روبرو شده است. همانطور که واضح است، نجات جان یک انسان از طریق اهدای داوطلبانه اعضای بدن، یک انسان دیگر رویکردی بسیار انسانی است اما اینکه دولت بخواهد این اقدام خصمانه را قانونی جلوه بدهد. چیزی جز سو استفاده جنایتکارانه نمیتواند باشد. جمهوری اسلامی طی ۴۰ سال حکومت ننگین خود بارها و بارها ملتی را به عناوین مختلف، به ورطه تباهی کشانده است، افسوس که حال با طرح این اقدام وحشیانه برگ سیاه دیگری بر کارنامه خود افزوده است. در جمهوری اسلامی که فساد و دزدی کاملاً مشهود است، به تصویب رسیدن پیوند اعضا بدن محکومین، به اعدام به منبع پر سودی برای گروههای مافیای حاکم هم تبدیل خواهد شد. مشخصاً این بی عدالتی، وجه مشخصه قوه قضاییه جمهوری اسلامی و کل حکومت اسلامی است. رژیم می که خود اصرار به اعدام و قطع عضو محکوم شده است، وحشی تر از آنست که با پیوند عضو بخواهد در صدد نجات جان دیگری برآید.

**کمپین سازمان عفو بین الملل برای آزادی اعضا تحریریه نشریه گام:**

سه خبرنگار ایرانی به نام‌های امیر امیرقلی، ساناز الهیاری و امیرحسین محمدی‌فر از دی ماه ۱۳۹۷ بدون دسترسی به وکلای خود، در زندان اوین تهران در بازداشت به سر می‌برند.

این سه خبرنگار، به اتهامات ساختگی امنیتی متهم شده‌اند و در معرض محاکمه قرار دارند، تنها به این دلیل که درباره‌ی تجمعات کارگران در کارخانه‌ی نیشکر هفت‌تپه در استان خوزستان، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق‌شان و شرایط کاری نامناسب، خبررسانی کرده‌اند.

هر سه خبرنگار از اعضای تحریریه‌ی یک نشریه‌ی اینترنتی با عنوان «گام» هستند که در خصوص مسائل مربوط به عدالت اجتماعی، از جمله حقوق کارگران، خبررسانی می‌کند.

ساناز الهیاری و امیر امیرقلی از دسترسی به مراقبت‌های پزشکی مناسب محروم شده‌اند. دست کم دو ماه است که ساناز الهیاری دچار کاهش وزن و لرزش شدید دست و پا شده است و از درد معده‌ی مزمن رنج می‌برد و به درمان فوری نیاز دارد. امیر امیرقلی مبتلا به بیماری دیابت است و دستگاه لازم برای اندازه‌گیری روزانه‌ی قند خون در اختیار وی قرار نگرفته است.

دی ماه ۱۳۹۷ مأموران وزارت اطلاعات این خبرنگاران را دستگیر کرده و به بند ۲۰۹ زندان اوین انتقال دادند؛ این خبرنگاران به مدت طولانی در حبس انفرادی به سر برده و بدون حضور وکیل مورد بازجویی قرار گرفتند.

آن‌ها ۹ اردیبهشت ۱۳۹۸ جهت تفهیم اتهام به دادرسی واقع در زندان اوین احضار شدند. اتهامات آن‌ها به قرار زیر است: «اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی»، «تبلیغ علیه نظام»، «نشر اکاذیب»، و «تشکیل گروه با هدف بر هم زدن امنیت ملی». این سه خبرنگار زندانی در حال حاضر در انتظار محاکمه در شعبه‌ی ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به سر می‌برند.

اقدام شما موثر است؛ به زبان و قلم خودتان نامه بنویسید و از مقامات ایران بخواهید که امیر امیرقلی، ساناز الهیاری و امیرحسین محمدی‌فر را فوراً و بدون قیدوشرط آزاد کرده و اتهامات وارد شده به این افراد و سایر فعالان حقوق کارگران در رابطه با اعتراضات مسالمت‌آمیز کارگران در کارخانه‌ی نیشکر هفت‌تپه در استان خوزستان را لغو کنند.

لینک فراخوان اقدام فوری عفو بین‌الملل به انگلیسی <https://www.amnesty.org/en/documents/mde13/0639/2019/en/>

دانلود فایل پی‌دی‌اف فراخوان اقدام فوری عفو بین‌الملل به فارسی

[https://t.me/Amnesty\\_International](https://t.me/Amnesty_International)

IRAN: JAILED FOR REPORTING ON WORKERS' PROTESTS: AMIR AMIRGHOLI, SANAZ ALAHYARI, AND AMIRHOSSEIN MOHAMMADIFAR

3 July 2019, Index number: MDE 13/0639/2019

Iranian journalists Amir Amirgholi, Sanaz Alahyari and Amirhossein Mohammadifar have been arbitrarily detained since January 2019 without access to a lawyer. They are facing trial on spurious national security charges solely in connection with their reporting on workers' rights protests in Khuzestan province, southern Iran. Amir Amirgholi and Sanaz Alahyari are being denied adequate medical care. All three must be released immediately and unconditionally.



**برای سپیده‌ی عزیزم  
رهام یگانه**

کریه زمین پر از زلوهایی است که خواست قدرت خود را از دست می‌دهند، دنبال "موفقیت" و آسایش زندگی می‌روند، و از جنگ‌های حقیقی و بزرگ در هرجایی می‌گریزند. اما این شیوه‌ی سپیده نبود. برعکس، او جرأت این را داشت که برای نمایش‌های سطحی سیاست، بازیگری نکند. اگر نگاهی به شش ماه گذشته کنید به وضوح می‌بینید که او بر شرایط سختی چیره شد. به واقع سپیده آدم کارهای بزرگ است.

شیوه‌ی سپیده لنگیدن نبود، بلکه شتاب را بر حسب شرایط تشخیص می‌داد. منتظر نماند توستری‌خور سیستم شود! شاید بگویید دارم بزرگنمایی می‌کنم، اما آن افرادی که با سپیده حتی یکبار رفت و آمد داشته‌اند، خوب می‌دانند که او به منفعت و مصلحت شخصی خودش اهمیت چندانی نمی‌داد و اهل حسابگری نبود. البته این ویژگی مانع تیزبینی‌اش در تشخیص خصلت‌های بنیادین اطرافیانش نمی‌شد. یک لحظه تصور نکنید می‌خواهم یک ایرانی بی‌نقص برایتان تصویر کنم تا شما او را «تماشا» کنید! این را حقیقتاً از روی دل‌تنگی نوشتم اما خواهناخواه نمی‌توانم ابعاد عملی و سیاسی این دل‌تنگی را نادیده بگیرم.

فقط یادتان نرود که چه از طرف حاکمیت، چه از طرف برخی از عوام و چه از طرف برخی از فعالان به اصطلاح چپ، #سپیده قلیان را بارها لگدکوب کردند اما او همچنان ایستاده‌است. تلاش هم کردم این افراد را تا حدی افشا کنم و جوابشان را هم بدهم، اما مسئله این است که کسی اگر نمیخواهد آگاه شود و جانش تمایل به بندگی و لم دادن در ساحل امن دارد، استدلال و منطق دیگر جوابگو نیست.

بزرگ شدن به پیر شدن سلول‌های بدن نیست. پیر شدن در تناقض با بزرگ شدن است. کهنگی یا تازگی را با تعداد روزهایی که زنده‌مانده‌ایم نمی‌شود سنجید.

اگر بتوانیم از همه‌ی حامیان طبقه‌کارگر و دستاوردهای اعتراضات کارگران، مثل چشمانمان محافظت کنیم و ادامه‌کاری را بدون داشتن توهم به میدان مبارزه طبقاتی تضمین کنیم، آینده را از آن خود خواهیم کرد.

کمتر از دو هفته‌ی دیگر تا دادگاه زندانیان هفت‌تپه مانده است... حاضر هستیم که عملاً به دشمنان طبقه کارگر ثابت کنیم که مرعوب نشده‌ایم؟

چالش کودکان کار و منجی گروگان گیر نان  
مهران رضائی گیوی

اخیرا شهرداری و بهزیستی اقدام به جمع آوری کودکان با نام "ساماندهی کودکان کار و خیابان" زده اند. معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی صراحتاً گفته که هدف این طرح، پاک کردن وجود این کودکان از معابر شهری است: "هدف طرح مشترک ساماندهی کودکان کار و خیابان ایرانی و غیر ایرانی این است که شاهد حضور آنها در معابر شهری نباشیم."

امروز در میان تمام معضلات اجتماعی، مسأله ی کودکان کار و خیابان، معضلی است که گریبان جمهوری اسلامی را گرفته است. کودکانی که بدلائل مشکلات اقتصادی جامعه و فقر و فلاکتی که چهره ی زشت ش را بیشتر و بیشتر بر خانواده ها تحمیل می کند و اگر جامعه به همین منوال پیش برود. طبعاً شاهد آمار سرسام آور و حضور تعداد بیشتری از این کودکان کار در خیابان ها خواهیم بود.

نگاه دولت به کودکان کار از دو منظر شرم آور است. اول اینکه نگاه فاشیستی و تفکیک کودکان به ایرانی و غیرایرانی بودن و از منظر دیگر زیبا سازی شهر با نگاه شیئ وارگی و زائد به کودکان کار!

امروز در میان تمام معضلات اجتماعی، معضل کودکان کار و کودکانی که کاستی و ظلم و بی عدالتی و فقر موجب محرومیت آن ها از حقوق اولیه انسانی، نظیر احترام و رعایت شان انسانی و محرومیت از حق ادامه تحصیل به خاطر ورود زود هنگام به عرصه کار می باشد، مطرح است و پیامد آن تباهی دنیای کودکانه شان و بلوغ زودرس، اعتیاد، بیماری های واگیردار و عفونی، ایدز، خطرانی هستند

که کودکان کار را تهدید می کنند.

تراژدی تلخ کودکان کار سرچهارراه ها و فال فروشان قطارهای مترو و حکایت کودکانی که برای تامین زندگی خانواده خود مجبور به کارهای سخت و طاقت فرسا هستند قلب هر کسی را که از انسانیت ذره ای بهره برده باشد به درد می آورد. ذهن کودکان کار اگرچه درک درستی از دنیای کودکانه به دلیل این ظلم که خود نقشی در آن ندارد بر او روا داشته شده ندارد، اما زندگی کردن شبیه بچه های دیگر، رفتن به مدرسه، بازی کردن و کودکی کردن انتهای رویای کودکانه اشان است، رویایی که دستگاه های حکومتی موظفند به آن رنگ حقیقت بزنند.

بنا به تعریف، کودکان کار به کودکانی اطلاق می شود که به دلیل نابسامانی های خانوادگی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی که از آموزش بهداشت فردی، امنیت، تغذیه مناسب، تفریح و برابری در برخورداری از نیازهای سنی و کودکانه محروم مانده اند و ناگزیر توسط والدین و یا کارفرمایان به کار در کارگاه ها، خیابان ها، منازل، کوره پزخانه ها، مزارع، ترمینال ها، قالیبافی ها، حمل کالاهای قاچاق و یا کار در خیابان مشغول می شوند و بعضی دیگر در مراعات، نانوايي، مغازه، کوره پزخانه، ترمینال و دستفروشی، جمع آوری زباله و مواد بازیافت و مکانهای به شدت غیر بهداشتی و زیان بار برای سلامت کودکان مجبور به کارکردن هستند. کودکانی که در این سن نیاز به تحصیل و تفریح و رشد سالم دارند. فقر و مشکلات خانواده به روشنی مهمترین عامل واداشتن کودکان به کار محسوب می شود اعتیاد و بیکاری والدین، و کودکان ترک شده و بدون خانواده موجب به وجود آمدن پدیده ناخوشایند کار کودک شده است، اما روی دیگر این سکه این است که پدیده فقر مسئله ای ما وراء الطبیعه نیست بلکه فقر "چه مالی و چه فرهنگی" را سیستم حاکم بر جامعه بوجود می آورد و به بخشی از جامعه تحمیل میکند.

کودکان کار چاره ای ندارند جز آن که مخارج پدر علیل و از کارافتاده و یا معتاد مادر مریض خود را تامین کنند، که بر اساس ماده 32 پیمان جهانی حقوق کودک " کودکان باید در برابر کاری که رشد و سلامت آنان را تهدید می کند حمایت شوند و مهمترین وظیفه هر حکومتی است. در این خصوص ایجاد حق هویت برای کودکان، صدور کارت شناسایی و تامین امکان تحصیل در مدارس است" این در حالی است که در حکومت جمهوری اسلامی، جز روش ضربتی و

سرکوب گام دیگری برنداشته است. در حال حاضر آمار مشخصی و دقیقی از تعداد کودکان کار در ایران وجود ندارد هرچند که برخی منابع و سازمان ها از وجود دو میلیون کودک کار در ایران خبر میدهند ولی آمارهای غیررسمی تعداد کودکان کار را بالغ بر چهار میلیون نفر تخمین زده اند که با توجه به فلاکت اسفباری که حاکمیت بر جامعه حفته کرده است و شرایط بد اقتصادی کنونی احتمال افزایش تعداد کودکان کار بیشتر خواهد بود.

حفظ امنیت کودکان، حفظ امنیت یک جامعه است. کودکان آینده سازان هر جامعه ای هستند. بی شک توجه به امنیت کودکان در همه ابعاد آن سلامت روانی جامعه را به همراه دارد. تامین امنیت اجتماعی جامعه با برخوردار ساختن افراد از نیازهای اساسی زندگی برپایه برنامه های فقر زدایی، انجام می شود. در اینجا ما با یک پارادوکس مواجه می شویم ازطرفی با ارگانهای حکومتی روبرو هستیم که ادعای حل مسئله کودکان کار و خیابان را به اصطلاح دارند و ازطرف دیگر مسبب فقر و فلاکت و به گرو گرفته شدن نان و امکانات زندگی کودکان را از طرف همین حکومت و ارگان هایش را شاهدیم. همانگونه که در بالا اشاره کردم فقر و بیکاری و یا رفاه و امنیت پدیده هایی هستند که نه کودکان و نه خانواده ها مسبب و مسئول آن نیستند، وقتی جامعه شکل حاکمیت به خود می گیرد پس حکومت مسئول تامین امنیت رفاه و آسایش شهروندان و کودکان است. اگر غیر از این است جامعه نیازی به آقا بالاسری ندارد که هیچ مسئولیتی هم در قبال جامعه ایفا نمیکند. اما اینجا ماجرا این است که دولت می خواهد توپ مسئله کودکان کار و فلاکت و نبود امکانات رفاهی و تفریحی و بهداشتی و تحصیلی را به زمین خود مردم پاس دهد و در زمین خود فقط به فکر زیبایی شهر برای توریست و سد معبر نشدن تجار و فضای بهتر برای دزدی و اختلاس و سود بردن باشد.

و حال این سوال مطرح می گردد که چه نیستی در طرح جمع آوری کودکان وجود دارد؟ آیا هدف سامان دادن این کودکان و ساختن محیطی مناسب با توجه به شان انسانی آنهاست؟ یا پاک کردن صورت مسئله و پوشاندن معضلات جامعه با آوای زیبا سازی شهری و شانه خالی کردن ارگان ها از تقبل مسئولیت در قبال این کودکان است؟

طرح جمع آوری کودکان کار از جانب بهزیستی و نهاد های پیمانکار همپالگی شان چیزی بالاتر از بردن کودکان به اردوگاه



سیاست تحقیر و توهین به این کودکان با چنین طرحهای ریاکارانه ای فقط ایجاد سرپوش برای دزدی های میلیاردی و چپاول سهم همین کودکان از طرف حاکمیت است و تلاشی مزبوحانه برای تغییر هویت مسببین فقر و تنگدستی مردم و این کودکان و خانواده هایشان است.

این هم یکی دیگر از سیاستهای شکست خورده ی جمهوری اسلامی است، همانگونه که با حذف و پوشاندن زنان مسئله حق زنان را می خواهد نادیده بگیرند، همانگونه که با حذف فیزیکی فرهنگیان می خواهد مسئله اعتراضات معلمان را پاک دهد، همانگونه که با حمله و زندانی کردن و حذف رهبران کارگری می خواهد صدای اعتراض به سطح معیشت و رفاه و امنیت جامعه را خفه کنند، طرح جمع آوری کودکان کار و خیابانی نیز در حقیقت زیر فرش کردن واقعیت مسئله و شانه خالی کردن از مسئولیت شان است.

مردم باید مثل هر عرصه دیگر نه قاطع و محکمی به هر طرح فریبکارانه و دروغین حکام و ارگانهای جمهوری اسلامی بدهند.

کودکان و بازگرداندن آنها به کشور هایی که اکثراً یا جنگ زده یا اختناق زده هستند و رها کردن آنها در مرزها و یا در کشور هایی که هیچ امنیتی برای آنها موجود نیست جنایت محض است و بشریت متمدن در برابر این اعمال فاشیستی نباید ساکت بماند.

حال اینکه اینجا با یک پدیده عجیب دیگر در حل آسیب اجتماعی مواجه شده ایم در این طرح حکومت برای جمع کردن کودکان از خیابان انگار قرار است به یک گروه سازمان یافته خطرناک حمله کند. در خیابانها با ون به دنبال شکار کودکان میگردند و دسته دسته آنها را دستگیر می کنند. معضل کار کودک را نیز تبدیل به یک مساله امنیتی کرده اند! و به طبع آن سیستم برخوردشان نیز جو ارباب و حذف و سرکوب خواهد شد.

درواقع این طرح فاشیستی نه تنها مشکل این کودکان را حل نمی کند بلکه خانواده ها محروم را مجبور به استفاده از روش هایی مثل فروش آنها، افزایش ازدواج کودکان، گماردن آنها در کارگاه های زیر زمینی که موجب سوء استفاده بیشتر از آنها و افزایش خطرات جانی آنان خواهد شد.

ورامین نیست. اردو گاهی که به اردوگاه مهاجران معروف است و کودکان در شرایطی بسیار غیر انسانی و نامناسبی بسر می برند.. که به خانواده ها اجازه نمی دادند کودکان را ببینند. اردوگاهی که در آن هیچ نشانی از احترام به شان و کرامت انسان وجود ندارد. آقایان وزرا و رؤسا با پررویی تمام اعلام میدارند که خانواده ها و جامعه نگران کودکان جمع آوری شده نباشند چون امکانات لازم برای تامین امنیت و رفاه و رشدشان را ارگانهای مسئول فراهم می آورند، این در حالی است که کودکان را در اتاق هایی که ظرفیت آن برای پنج نفر است بین بیست تا بیست و پنج نفر را اسکان می دهند یا اردوگاهی به اسم یاسر که کل ظرفیت این اردوگاه سی و پنج نفر ظرفیت دارد ولی جدیداً صدوده نفر از کودکان جمع آوری شده را در آنجا اسکان داده اند.

کودکان هیچ نقشی در محل تولد خود ندارند و به لحاظ انسانی نیز کودک در هر جغرافیایی باشد فارغ از هر تبعیض و تقسیم بندی باید مورد حمایت کامل حاکمیت آن کشور قرار گیرند. برخورد فاشیستی به

ترکیب خلاقانه عکس و نقاشی. در تقابل با "طرح جمع آوری کودکان کار و خیابان"

کاری از: مریم رضانی گیوی (رونی)



**درد مشترک  
م ش (هستی)**

شرح حالی که در ذیل خواهید خواند، نمونه ای از هزاران رفتار و خشونت است، قرون وسطایی و چه بسا فراتر از آن که بر زنان سرزمینی است که ادعای ۲۵۰۰ سال تمدنش گوش فلک را آزار میدهد.

من م ش (هستی) زاده جغرافیایی هستم که در حکم آن محکوم به تحمل هزاران عقوبت در ازای گناهی نا کرده ام هر چند زن بودن همه این عقوبتها را توجیه میکند، آری چهار پنج سالی پیش پدیده ای شوم به اسم داعش همه را در سراسر دنیا متوجه کشورهای سوریه و عراق کرد و همه به سرزنش و نکوهش آن پرداختند، غافل از اینکه این داعش همیشه بوده چه بسا در پستوی خانه هر مسلمان امروزی، امانوع خشونت آن متفاوت بود ولی تفکر همان تفکر است. داعش خشونتش را برای همه از مرد و زن ارائه داده این خشونت عریان علیه انسانها بود که طبل رسوایی آن در جهان صدا داد.

آری من دختری هستم از سرزمین تمدن ۲۵۰۰ ساله، تمدنی که نقش زن در آن بی رنگ و مبهم است در آن مرا ضعیفه می نامند.

در شهرم شغلی داشتم که با تمام سختیها، بی مهریها، فشارها، توهین ها و تحقیرها نزدیک به هجده سال یکه و تنها یاور خانواده تهدیست و پناه زنان و دخترانی بودم که دردهای مشترک داشتیم، که حتی تا قبل از آن آنها را با تمام وجود قبول کرده بودیم و حرف زدن در مورد آن تابو بود دیوار بلندی به نام دین در مقابل ماها بود که جزآت سؤال و فکر کردن در ما وجود نداشت.

دختری که پدرش در سنین کم برای تأمین معاش و مواد مخدر خودش مجبور بوده گدایی کند و تنش را عرضه کند.

آن یکی در مقابل ازدواج اجباری به خاطر اینکه دارای تحصیلات دانشگاهی بود و جزآت پیدا کرده بود صدایش را در مقابل این همه ظلم و بی عدالتی بلند کند، توسط خواستگارش (شاید هم با اطلاع خانواده اش) ربهوده میشود به او تجاوز کرده و با حکم نادادگاه حکومت اسلامی در نهایت به عقد و ازدواج متجاوز در می آید، بایک دنیا تحقیر و بی حرمتی به اون توسط خانواده، دوستان و جامعه بیمار گونه بدون اینکه فرصتی برای شنیدن حرفهایش و درد و رنجهای که کشیده داده باشند.

حرفهای که برای همیشه در دل خاک دفن شد باری تنها راه رهایی را در زندگی نکردن

یافت. مادری پیر و بدون کوچکترین درآمد و خواهری بیکار در کنج خانه و نیز برادری کوچکتر دچار بیماریهای متعدد و افسردگی شدید حمایت و نگهداری می کردم.

در کش و قوس این مسائل بودم که برادرم که در یکی از کشورهای اروپایی زندگی میکند و از لحاظ عاطفی خیلی بهم نزدیکیم، دچار ضایعه نخاعی شد و هرچه زودتر نیاز به عمل جراحی داشت و با توجه به اینکه دو

بچه کوچک داشت و شرایط جسمی همسرش هم مناسب نبود، قرار شد به مدت یک ماه جهت مراقبت از ایشان مسافرتی داشته باشم ولی شرایط طوری پیش رفت که بر خلاف میل باید بیشتر از یک ماه میماندم، برادرم که همواره دنبال بهانه گیری و تنبیه من بود به قصد بهم زدن محل کارم و به تعطیلی کشاندن آن به مغازه ام وارد میشود و بهترین آتو را از من بدست می آورد، طوری که من چند کتاب و وسیله به تعبیر حکومت، غیر مجاز و ممنوعه داشتم که آن را از یک آشنای تشکیلات حزبی برای مطالعه به من داده بود، بنابر تمام شواهد و قرائن موجود، من را به سیستم لو میدهد، از آن روز هویتهم که شغلم بود پدر و مادر که جای فرزندان نداشته ام و

خواهر و برادر در مانده ام و تمام زنان و دخترانی درد کشیده بودند که برای لحظاتی در کنارم احساس نیمچه آزادی داشتند و مرحمی ناچیز بر زخمهایشان می گذاشتم از من گرفته شد، در داورتر از آن تهدیدها و حرمتی ها گاه و بیگاهش از هزاران کیلومتر آنسوتر به گوشه هایم میرسانند و اصرار مادر و پدرم برای برگشت و تن دادن به خواسته برادرم و قبول خفت و خواری آنهم اگر از دستهای ضحاک حکومتی که بر ملک سوخته وطنم سایه انداخته، جان سالم بدر ببرم. به امید دنیایی عاری از سنجش انسانها از نظر مختصات جغرافیایی انسانها و و تبعیض رنگ و جنس و ملیت و دین.

به سازمان رهایی زن پیوندید

برای ما مطالب با موضوعات زنان و کودکان

ارسال کنید

نشریه ما را بدست دوستان برسانید

بعد از چهلم همسرش خانواده اش او را مجبور به ازدواج با یک نفر بالای بیست و پنج سال بیشتر از خودش میکنند، با این عنوان که آبروی (کاش میشد این واژه نحس و ملال آور "آبروی ما در خطر است" را که آفت و بلائی جان زنان سرزمینم است، را معنا کرد) مادر خطر است، ولی از ترس زندانی دیگر و زندانبانی با تجربه تر راه مقاومت را در پیش میگیرد، که برادرش برای حفظ آبروی خانواده اون را تهدید به سوزاندن میکند و عاقبت آن تهدیدها را عملی میکند، که آن سوختگی ها به دید جامعه چشم-چران او را زشت کرد ولی شاید این زشتی به نحوی او را نجات داده از زندانی ناشناخته دیگر.

اما آن داعشی که گفتم روزی در قالب برادر بزرگ معتادم، که زندگی جداگانه در شهری دیگر داشت و تمام گرفتاریهایش برای من و خانواده ام بود، از تأمین پوشاک بچه های هزینة های جانبی و رهن خانه اش و پولهای دستی که می گرفت و پس نمیداد. من را به خاطر اینکه آبروی آنها را به خطر انداخته ام و اینکه سن من بالا رفته تنها و یکه در مغازه کار میکنم، آدمهای زیادی آنجا رفت و آمد میکنند، پست سرت حرفها هست و اینکه برای خرید وسایل کارم به شهرها مرزی باید میرفتم که وسایل را ارزانتر تهیه کنم و به دهها دلیل عجیب و غریب آن فرهنگ، باید ازدواج کنم و آنهم به کسی که او تعیین کرده بود، شخصی بدنام در کار خرید و فروش مواد مخدر با بیست سال اختلاف سنی نسبت من، از اینرو برای تسویه بدهی هایش قول ازدواج من یا به عبارتی فروش من را داده بود و این قضیه هر روز جدی تر و آزار دهنده تر می شد تا جاییکه یک روز در مقابلش ایستادم همه دردها درونم را در غالب یک نه بزرگ داد زدم که در برابر همه یک قندان فلزی به صورتم پرتاب کرد و باعث شکسته شدن چهار دندان جلویم شد. همین بود برای اولین بار با شجاعت اقدام به شکایت برادرم کردم، اما بعد من را مجبور به دادن رضایت کردند با این منطق که برادرت اختیار جانت را هم دارد. هر روز این فشارها بر من بیشتر میشد منی که با تمام وجودم در شرایط بد اقتصادی از پدر و



### فتوای قتل یک دختر ۱۸ ساله ساکن نروژ که تصمیم گرفته پورن استار شود سلیمان بایزیدی

جنجالی که علیه سایه کریم در کردستان عراق به یک سوژه داغ تبدیل شده و واکنش های متفاوتی را نیز در پی داشته است، از جنبه های مختلف قابل بررسی است.

نخست اینکه، تهدید و فتوای قتل یک دختر ۱۸ ساله گرد ساکن نروژ که تصمیم گرفته پورن استار شود و این موضوع را علنی کرده و اعلام نموده، قطعاً در جامعه ی به شدت سنتی و مذهب زده کردستان، شهامت و جسارت زیادی می خواهد که سایه کریم بدون در نظر گرفتن عواقب آن، چنین ریسک خطرناکی را پذیرفته است و لازم نیست دنبال چرایی این رویکرد و اقدام او باشیم.

ویدیوهایی که از سایه در ویسایت های پورن به نمایش گذاشته شده است و مصاحبه های پیش از آن نشان دهنده این است که او از تصمیم خودش کاملاً راضی و خرسند بوده و با اشتیاق و علاقه فارغ از هر گونه اجباری به این کار روی آورده است. سایه کریم توسط خانواده و فامیل طرد شده و توسط گروه های اسلامگرا و افراد مذهبی تهدید به مرگ شده است. جامعه ی تا مغز استخوان، عشیره ای، مردسالار و ناموس پرست و مذهب زده علیه سایه قد علم کرده است تا از حیثیت و اخلاقیات و آنچه که شرف و ناموس خوانده می شود پاسداری و حراست کنند. در طول بیست و هفت سال حاکمیت نظام عشیره گرای حاکم بر اقلیم کردستان، نه دزدی و چپاول و نه فساد اداری و نه بی حقوقی، مورد اعتراض این ریش سفیدهای فئودال و انگل های اسلامگرا قرار

نگرفته است و اکنون با فیلم های پورن سایه، رگ غیرت و مردانگی شان زده بیرون که وامصیبتا! این دیگر چه جامعه ای است که افراد یعنی همان شهروندان مدنی فرهنگ بورژوازی سایه کریم را خطری جدی برای اخلاقیات جامعه می دانند در حالیکه او ج بی اخلاقی را همین شهروندان مطیع و برده در سیستم و نظام حاکم می ببینند و کک شان هم نمی گزد. آنها که در مقابل این تعرض سکوت کرده و با بی تفاوتی از کنار آن می گذرند با این طیف ناموس پرست زن گش هیچ تفاوتی



ندارند و تداوم این سکوت تأییدی است بر رفتار غیر انسانی او باشان زن ستیزی که تنها چیزی که برایشان هیچ اهمیتی ندارد، ارزش و کرامت زن است و احترام به انتخاب افراد بی هیچ قضاوت و پشداوری از جنبه منصفانه آن، لذا در این شرایط باید از سایه کریم در مقابل این تعرض دفاع کرد. نقد و موضع ما کمونیست ها به صنعت پورن کاملاً مشخص است و دفاع از سایه

کریم به منزله تأیید و یا تبلیغ پورن و تجارت سکس نیست. این مردم باید یاد بگیرند که انسانها حق انتخاب دارند و به رسمیت شناختن این حق یعنی آزاد گذاشتن فرد برای در اختیار گرفتن تن و جسم خودش. از اینرو نه خدای کذایی، نه دولت و حزب و نه مذهب و خانواده و جامعه با همه افراد و طبقه های اجتماعی اش حق ندارند که در مورد اندام زن بر سر مالکیت اش چانه بزنند. کسی را مالک جسم کس دیگری نیست و این حق هر انسانی است که در صورت تعرض به آن در مقام دفاع برآمده و جامعه را نیز به حمایت از خودش فراخواند.

کاش برای سازماندهی فتوای جمعی پامنبری های سلفی و اخوان های از تخم و ترکه محمد مُرسی، یک کمپین حمایتی از سایه کریم به مثابه یک اقدام پیشگیرانه سازمان داده می شد که کسی این اجازه را به خودش ندهد که صراحتاً اعلام کند که در نروژ او را تکه تکه خواهد کرد و برای کشتن او ماراتن بذارند.

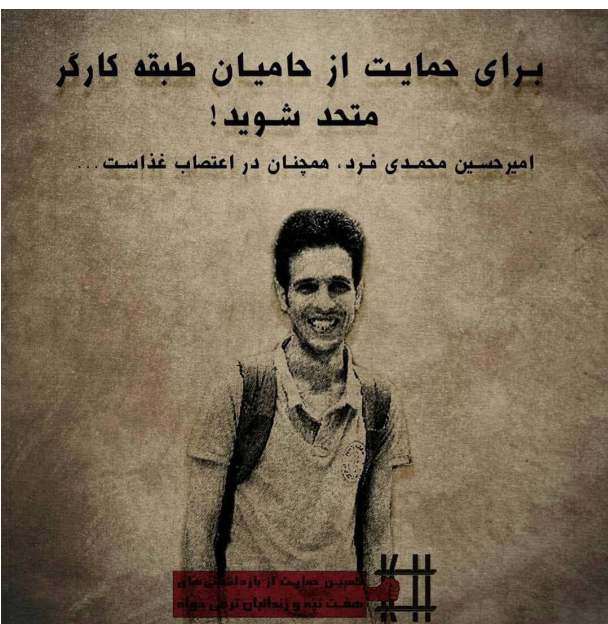
کسانی که می کشند و سنگسار می کنند خودشان در رویای کثیف تجاوز آخرین سنگ را به سوی قربانی پرتاب می کنند و آنکه دشنه را در سینه قربانی فرو می برد، در ذهن اش چیزی نیست جز تکرار صحنه تجاوز.

سایه کریم را در کنار نقد و مخالفت با صنعت کثیف و مافیایی پورن باید حمایت کرد. تا زمانی که این دو را از هم جدا نکنیم و میان انتخاب افراد و مالکیت جسم و تن خودشان با صنعت مافیایی پورن تمایز قائل نشویم، سایه کریم ها همچنان قربانی خواهند بود.

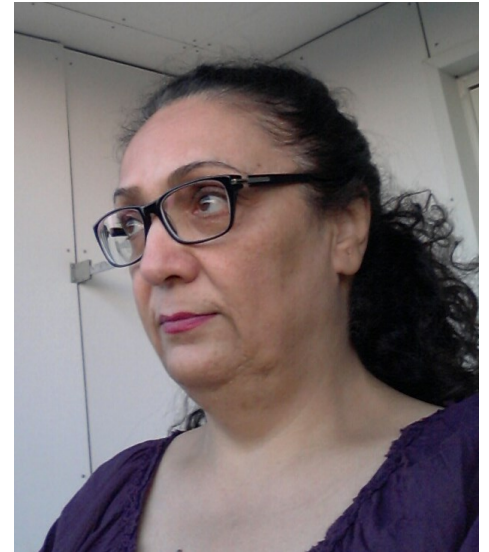
### نامه ی امیر حسین محمدی فر از زندان

بیش از یک ماه است که از اعتصاب غذای اینجانب امیر حسین محمدی فرد و بیش از ۱۵ روز است که از به اغما رفتن ساناز الهیاری در اثر اعتصاب غذا می گذرد با این حال نه تنها اوامر قضایی و امنیتی اقدامات موثری را انجام نداده اند. بلکه غسل محمدی، هیراد پیر بدافی، رهام یگانه و فرید لطف آبادی را بازداشت کرده اند. رفقای نامبرده به اتهام غیر انسانی حمایت از خواست های ما و نگرانی از وضعیت جسمانی از بنده و ساناز الهیاری که در اثر اعتصاب غذا بوده ایم معترض بودند و دستگیر شدند. معترضان به سرکوب را با سرکوب پاسخ دادند. لذا اینجانب امیر حسین محمدی فرد تا تودیع وثیقه اعلام شده برای خود و ساناز الهیاری و آزادی رفقای بازداشت شده در اعتصاب غذا خواهیم بود.

#امیر حسین محمدی فرد - کمپین حمایت از بازداشت شدگان هفت تپه و زندانیان ترقی خواه



## گزارش وضعیت حقوق بشر و زندانیان در ایران مرضیه آدمی فعال حقوق بشر و زنان



با درودی دیگر به هموعان عزیز، اینروزها کمتر کسی را سراغ داریم که از اوضاع دردناک هموعانمان خبر نداشته باشد و یا بتواند بی تفاوت از کنار درد و رنجی که رژیم جنایتکار و دیکتاتوری آخوندی در این 40 ساله بر سرشان آورده و می‌آورد، بگذرد.

ولی متأسفانه در خارج کشور میبینیم زنان و دخترانی را که با توجه به دیدن و شنیدن اخبار دستگیریه‌ها و ضرب و شتم آنها و دادن احکام طولانی مدت و آگاهی از اینکه در زندانهای دژخیمان جمهوری اسلامی چه بلاهای غیرانسانی و غیرقانونی سرشان می‌آورند و اسفناکتر اینکه مدتی است که روشی بدتر از قبل را در پیش گرفته‌اند تا بتوانند آنها را بیشتر از پیش تحت فشار برای تسلیم شدنشان به توبه کردن و یا اعتراف به گناه نکرده، بنمایند و آنها را به زندان قشاقویه که همان زندان بزرگ تهران است انتقال داده تا توسط زندانیان قاتل و قاچاقچی ضرب و شتم و یا کشته شوند که نمونه‌اش را ماه پیش دیدیم.

و اینبار در مورد دختر عزیز هموعانمان ساناز الهیاری که شرایطش وخیم گزارش شده و بر خود لازم دیدم که با شما هموعان عزیزم مطرح نموده تا صدای مظلومیت او و دیگر زنان و دختران در بند این جنایتکاران را به گوش مجامع حقوق بشری و جهانیان برسانیم وضعیت نگران‌کننده سلامتی ساناز الهیاری در زندان و بی‌توجهی دادستان تهران و نمایندگان مجلس در برابر درخواست‌های خانواده.

یک منبع آگاه به وضعیت ساناز الهیاری،

یکی از اعضای نشریه گام که در زندان اوین در بازداشت به سر می‌برد به کمپین حقوق بشر در ایران گفت او به شدت بیمار است و علیرغم درخواست‌های خانواده برای انتقال او به بیمارستان برای معاینات تخصصی‌تر تاکنون با این درخواست‌ها مخالفت شده است. به گفته این فرد مطلع، روز دوشنبه ۲۰ خرداد، خانواده این زندانی به مجلس شورای اسلامی رفته تا از نمایندگان درخواست کمک کنند «اما حتی حاضر نشدند نامه خانواده‌اش را تحویل بگیرند».

به گفته این منبع، دادستان تهران با این استدلال که «بیماریش چیز مهمی نیست و نیاز به پیگیری ندارد.» نه تنها از انتقال او به بیمارستان برای انجام آزمایش مخالفت کرده‌اند بلکه حتی برخلاف قانون با آزادی او با قرار وثیقه تا زمان صدور حکم نهایی مخالفت کرده‌اند. همچنین این منبع گفت خانواده او و بقیه اعضای نشریه گام تهدید به سکوت و عدم اطلاع‌رسانی به رسانه‌ها شده‌اند.

این منبع آگاه در توضیح بیماری ساناز الهیاری به کمپین گفت: «شرایط ساناز نگران‌کننده است. او مدتی است که دچار ضعف و لرزش شدید در اندامش است و از درد معده در رنج است. حدود ۱۰ کیلو وزن کم کرده. خانواده‌اش هر چهارشنبه با او ملاقات کابینی دارند و کاهش وزن او را می‌بینند.»



این منبع با اشاره به اینکه او از سوی پزشک بهداری زندان مورد معاینه قرار گرفته است، گفت: «پزشک زندان به او گفته دچار ضعف جسمی شده و داروهای تقویتی برایش تجویز کرد. خانواده هم داروها را تهیه کردند اما دو هفته پس از مصرف داروهای مکمل و تقویتی نه تنها وضعی‌ش بهتر نشده بلکه ضعف و لرزش بدنش هم شدیدتر شده است. حتی زندان برای یک آزمایش ساده هم اقدام نکرده است.»

به گفته این منبع، دفتر دادستانی تهران در مقابل درخواست خانواده ساناز الهیاری برای

انتقالش به بیمارستان و انجام آزمایش‌های تخصصی گفته است: «گفتند که بیماریش چیز مهمی نیست و نیاز به پیگیری ندارد. خانواده‌اش که امروز از مسوولان زندان و دادستانی ناامید شده بودند به مجلس رفتند تا نامه‌ای را تحویل نمایندگان مجلس بدهند و خواستار پیگیری وضعیت فرزندشان شوند اما حتی نامه آنها را تحویل نگرفته‌اند.»

ساناز الهیاری حتی وکیل نیز ندارد. به گفته این منبع آگاه، او و بقیه متهمان این پرونده از امکان داشتن وکیل دادگستری به انتخاب خود محروم بوده‌اند و شعبه بازپرسی در همان ابتدا به آنها گفته فقط می‌توانند وکیل از لیست وکلای تأیید شده قوه قضاییه انتخاب کنند که آنها نپذیرفته‌اند.

ساناز الهیاری به همراه همسرش امیرحسین محمدی فرد، امیر امیرقلی و عسل محمدی که چهار عضو نشریه اینترنتی «گام» هستند همگی پس از جریان اعتراضات کارگران نیشکر هفت‌تپه در تاریخ‌های متعدد بازداشت شدند. نشریه گام به طور تخصصی اخبار کارگران را پوشش می‌داد که در حال حاضر فقط کانال تلگرامی آن فعال است. در حال حاضر سه عضو این نشریه در بازداشت به سر می‌برند و عسل محمدی پس از یک ماه بازداشت با قرار وثیقه آزاد شد.

ساناز الهیاری و امیرحسین محمدی فرد در تاریخ ۱۹ دی ماه در منزلشان بازداشت شدند و از آن زمان تاکنون در زندان اوین به سر می‌برند. همگی آنها در تاریخ‌های ۲۲ تا ۲۸ اردیبهشت ۹۸ به شعبه هفتم بازپرسی زندان اوین برای اخذ آخرین دفاعیات فراخوانده شدند و پرونده آنها به شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی فرستاده شده است. هنوز زمان دادگاه آنها مشخص نیست.

همگی آنها متهم به «ارتباط با گروه‌ها و احزاب معاند»، «اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی» و «تشکیل گروه به قصد بر هم زدن امنیت ملی» هستند. پیش از این در بازجویی‌های به این افراد گفته شده بود آنها با گروه کمونیستی کارگری در ارتباط هستند. علاوه بر آنها، سپیده قلیان، فعال کارگری، اسماعیل بخشی، نماینده کارگران نیشکر هفت‌تپه و علی نجاتی، کارگر بازنشسته و فعال کارگری از اعضای دیگر این پرونده هستند.

ساناز الهیاری، متولد ۱۳۶۶، فارغ التحصیل رشته اقتصاد پیش از این یک بار دیگر در اسفند ۱۳۸۷ به دلیل عضویت در گروه دانشجویان آزادی خواه و برابر طلب (داب) بازداشت شد و به مدت ۱۷ روز در زندان اوین بود. او بعدتر در دادگاه انقلاب به اتهام اقدام علیه امنیت ملی به پنج سال حبس تعلیقی محکوم شد.



[https://  
persian.iranhumanrights.org/1398/  
03/sanaz-allahyari-illness-in-  
prison/](https://persian.iranhumanrights.org/1398/03/sanaz-allahyari-illness-in-prison/)

مادر ساناز الهیاری زندانی عقیدتی در اعصاب غذا: «دخترم بی‌گناه است، آزادش کنید»

مادر ساناز الهیاری، فعال کارگری که از تاریخ ۱۳ تیرماه در اعتراض به ادامه بازداشت موقت به همراه همسرش در زندان اوین دست به اعتصاب غذا (خشک) زده است به کمپین حقوق بشر در ایران گفت دخترش پس از شش روز اعتصاب غذا وضعیت جسمی مناسبی ندارد و روز دوشنبه ۱۷ تیرماه به دلیل «افت شدید فشار خون و لرزش بدن» به بهداری زندان منتقل شده است. گل خانم نوروزی همچنین گفت دخترش پس از دو روز اجازه نداشتن برای تماس با خانواده، صبح ۱۸ تیرماه برای دقایقی توانسته با او صحبت کند: «گفت حالم خوب است اما من می‌دانم دروغ می‌گوید. فقط گفت به بقیه بگویم که من حاضر نشدم دیروز در بهداری بهم سرم وصل شود چون باید آزاد شوم».

به دستور علی چهار محالی، رییس زندان اوین ساناز الهیاری از تماس با همسرش امیرحسین محمدی‌فر در زندان اوین و تماس با خانواده‌اش در روز ۱۷ تیرماه محروم شد. رییس زندان این دستور را برای تنبیه و وادار کردن او برای شکستن اعتصاب غذا داد اما صبح روز بعد به گفته مادر ساناز الهیاری اجازه تماس با مادرش برای چند دقیقه داده شده است.

مادر ساناز الهیاری با اظهار اینکه بارها به

دادگاه انقلاب و دفتر دادستانی تهران رفته و خواستار آزادی فرزندشان با قرار وثیقه شده‌اند گفت: «من همه جا رفتم اما هیچ جوابی به ما نمی‌دهند. قبل از عید به دادستانی رفتم، چه کنم، ترک زبانم و فارسی ام خوب نیست. گریه کردم، التماس کردم بهشان، گفتم من یک دختر دارم، تو را به خدا آزاد کن. گفتند باشد ولی آزاد نشد. با وجود اینکه بازجویی‌هایش تمام شده اما با آزادی او و همسرش موافقت نمی‌شود. سه بار در این مدت گفتند باشد او را آزاد می‌کنیم اما آزادش نکردند. نه تنها بی‌گناه خودشان در زندان مانده‌اند بلکه وضعیت زندگی و خانه‌شان هم بلا تکلیف مانده، آنها مستاجر بودند من که نمی‌دانم چه بر سر شغل و خانه و اسباب و وسایل‌شان آمده است».

گل خانم نوروزی که در همدان زندگی می‌کند و برای ملاقات کابینی با دخترش هر هفته مجبور به آمدن به تهران است به کمپین گفت: «با این وضعیت هر هفته با پدرش برای ملاقات او از همدان به تهران می‌آییم. خدا می‌داند چقدر سخت است. حالا یکشنبه به تهران می‌روم تا ببینم دخترم پس از این همه مدت اعتصاب در چه وضعیتی است. نمی‌دانم دوباره به دادگاه انقلاب بروم، به مجلس بروم.. نمی‌دانم

خانم نوروزی می‌گوید او خواستار آزادی دخترش و همسرش است: «چرا باید یک دختر جوان این همه مدت در زندان باشد مگر چه کرده است. من آزادی او را می‌خواهم. دیگر طاقت ندارم. شش ماه است دارم گریه می‌کنم گل خانم نوروزی به کمپین گفت: «من دیروز از دخترم بی‌خبر بودم. اما اجازه دادند



### جشن غرور همجنس‌گرایان. اصغر (علی) کامروا

همه ساله در کشورهای که حقوق همجنس‌گرایان به رسمیت شناخته می‌شود در ماه‌های تابستانی جون، جولای و اوت شاهد برپایی فستیوال‌های حمایتی از این اقلیت جنسی هستیم که هر ساله سیاستمداران و گروه‌های حقوق بشری سعی بر این دارند که با بهتر و بزرگتر برگزار کردن این فستیوال در کنار دیگر مراسمها و فستیوال‌های سیاسی و مذهبی نقش پر رنگ حضور این دسته از افراد جامعه را به دیگر مردم نشان دهند.

فستیوالی که در حدود سه یا چهار روز در اکثر شهرهای کوچک و بزرگ با شعار عشق و برابری برپا میشوند.

امسال هم مثل سالهای قبل این فستیوال در شهر زیبای بوتوبوری در سوئد از تاریخ ۱۵-۱۶ تا ۱۸-۱۶ برگزار شد و همه شهر بو و رنگی دیگر و متفاوت به روزهای و ماههای دیگر سال به خود گرفته بود. مراسمی که با حضور اکثریتی احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی به نحوی زیبا برگزار شد. و در این بین سازمان هومن که اکثراً از همجنس‌گرایان فارسی زبان و البته با قومیت‌های مختلف تشکیل شده برای معرفی و جلب حمایت دیگر افراد و گروه‌های حقوق بشری شرکت داشت.

این فستیوال در روز شنبه ۱۸ ماه جون با برگزاری راهپیمایی بزرگ همجنس‌گرایان و حامیان آنها در بین تشویق و حمایت افراد غیر همجنس‌گرا که برای تماشا آمده بودن به پایان رسید راهپیمایی که سراسر پر بود از عشق، رقص و شادی و البته اندوه برای من و سایر کسانی که مجبور هستیم بخاطر نوع حکومت مذهبی حاکم به سرزمین مادریمان در این غربت و در کنار دیگر مردمان این سرزمین از هویت و حس عاشقانه خود بگویم.

**نامه سرگشاده منیره عربشاهی از زندان؛  
 احساس پرنده ای آزاد را دارم**



هیچکس از فردای خود خبر ندارد. این جمله ای بود که به دفعات شنیده بودم و من هم مثل اکثر آدمها به آن باور داشتم. اما در این لحظه که در گوشه ای از زندان بی آنکه بتوانم برای اندکی تمرکز و تفکر مکانی دنج و آرام پیدا کنم نگاه و برداشتم از این جمله قدیمی و فراگیر ۱۸۰ درجه تغییر یافته و به وضوح به این حقیقت رسیدم که همه انسان ها میتوانند از فردای خود آگاه باشند ولی نه با پیشگویی های شیدان فال بینی و رمالی. بلکه با قدمهایی که به سوی فردا بر میدارند با اندیشه ای که به زندگی جهت می دهند و با قلبی که به اندیشه و قدمهایشان باور دارند.

از آمیختگی بین ایمان و عمل می توان دریهای رو به آینده را گشود و فراسوی آن را مشاهده کرد. در این میان شاید زمان مردن و نه چگونه مردن مهم نباشد.

نام منیره است؛ مادر دو دختر دوست داشتنی و همسر مردی مهربان؛

چهار ماه است که به همراه دخترم یاسمن در زندان قرچک به اتهام «تبانی علیه امنیت ملی و نظام» به سر می برم. طی ۴ دهه گذشته زندگی ام سرشار بوده از روزمرگی ها و با وجود نقش اجتماعی که به عنوان (دبیر) داشتم و از زندگی در کنار همسر و فرزندانم خوشنود بودم اما دغدغه های ذهنی ام باعث می شد تا احساس آب راکدی را داشته باشم گرفتار در گودال. گودالی تشکیل شده از گل و لجن های زن ستیزی که بوی تعفن خشونت، بهره کشی، بی عدالتی، تبعیض، تحقیر و فرودستی آن حتی مشام عرشیان را میآزرد.

گفتم عرش، یعنی همان جایی که تخت پادشاهی خدا برقرار است. خدایی که حوا را آفرید ولی نه مانند آدم از خاک و گل، که با استخوانی از استخوان های او تا تکبیدی باشد بر یکی بودنشان، بدون هیچ تبعیضی در داشتن اراده و انتخاب آزاد و بهره مندی از حکمت و دانش و عقل و احساس.

پس چرا زن که قرار بود یار، مشاور، همراه، همدم تسلی بخش مصاحب و مکمل مرد باشد نابخردانه در واژه های ابلهانه و خشن ضعیفه، ناقص العقل، پرده نشین، اندرونی، منزل، مادر بچه ها، جنس دوم، کمینه، ارزش و منزلت بالایش فرو ریخت و در افسانه ها و فرهنگ فولکلور ماهیت انسانی و روح لطیفش در یکی از نمادهای فریب کارانه و غیرانسانی چون مار، افعی، شیطان و ساحره محو گردید؛ حال آنکه در طول تاریخ ایران زنان شجاع پیشرو و عاملی محرک برای مردان در پیروزی بسیاری از جنبش ها و نهضت ها بودند.

دغدغه های درونی ام به فریادی میمانست که ترس از عواقب آن عامل فروخوردگی اش شده بود تا آنکه سال گذشته در شبی مثل امشب همزمان با تولد کادویی از سوی مامورین امنیتی دریافت کردم که قلبم را نه بخاطر وجد و شادمانی که از شدت درد و خشم به درد آورد. محتوای آن هدیه بازداشت دخترم یاسمن به دلیل اعتراض مدنی علیه گرانی بود.

اما بی انصافی است اگر اعتراف نکنم با همین هدیه پوسته سخت تخم ترس در من شکست. در کتابی از سیمین دانشور جزیره سرگردانی، جمله ای زیبا توجه ام را به خود جلب کرد. جمله این بود: «ترس کالایی است که می فروشند اگر نخری می پوسد پس نخر». من نیز دیگر خریدار این متاع نبودم. بلکه گلهای زیبایی خریدم که گلبرگهای پر طراوت آن با عطر عشق و محبت و صلح و همدلی خوشبو تر شده بود. گلها را تقدیم کردم به بانوانی که می دانستم در اعماق وجودشان حس کمبود و یا گمگشتگی داشتند اما هرگز در جستجوی یافتنش نبودند. شاید آنها هم چون گذشته من ترس را خریداری کرده بودند و یا در خود توانی برای باز پس گرفتن آنچه به خودشان تعلق داشت نمی دیدند. پس خود را در لابلای تعصبات و تحجر در هم آمیختند و در مسیری که قرنها در خاطرشان گنجانده شده بود بی هیچ حرف یا کلامی به پیش می رفتند.

هر چند اهدای گل به بانوان مترو زندگی مرا زیر و رو کرد اما چه باک که هر زیر و رو شدنی الزاما بد نیست که گاهی آنچه در زیر پنهان شده بهتر از رویی است که دیده می شود. پس نگران نیستم و خوشحالم از آنکه در دهه پنجم عمرم آن حجایی را که سالها بر روی تفکرات و آرمان ها و باورهایم کشیده بودم به کناری زدم و امروز که سالروز تولد ام احساس پرنده ای آزاد را دارم که مسیر پیش رویش را خودش انتخاب کرده و با اطمینان به پیش می رود.

منیره عربشاهی / ۱۲ مردادماه ۹۸ / زندان قرچک ورامین.

**یادمان نرود روزهایی را که با سخنرانی های اسماعیل بخشی امید در دلهایمان رشد کرده بود.**

**علیه فراموشی**



یادمان نرود که او چه کمکی به طبقه کارگر ایران کرده و تا به امروز پای مطالباتش ایستاده است.

یادمان باشد که وظیفه ما این نیست که فقط زمانی کنار کارگران باشیم که در خیابان شعار می دهند!

حفاظت از رهبران و نمایندگان کارگری، از وظایف اضطراری ماست. "ما همه بخشی هستیم"

#اسماعیل بخشی #زندانیان هفت تبه - کمپین حمایت از بازداشت شدگان هفت تبه و زندانیان ترقی خواه:

zendani7tapeh



**"کودکانی که زیر ۱۳ سال ازدواج می‌کنند وضعیتی دردناک دارند"**



طیبه سیاوشی، نماینده مجلس در ارتباط با کودک همسری گفت، افرادی که در سنین کودکی ازدواج می‌کنند وضعیت "دردناکی" دارند. به گزارش ایسنا، او در همایشی در دانشگاه خوارزمی با اشاره به مشاهدات خود گفت: «در یکی از روستاهای کشور ۱۲ کودکی که زیر ۱۳ سال ازدواج کرده بودند را به من معرفی کردند تا با آن‌ها دیدار کنم من فقط تحمل دیدن سه نفر از این دختران را داشتم و نتوانستم با بقیه دیدار کنم.» سیاوشی در مورد اصلاحیه "قانون عدم کودک همسری" گفت: «ما در این اصلاحیه به دنبال ممنوعیت ازدواج تا سن ۱۳ سال برای دختران و تا ۱۵ سال برای پسران هستیم که متأسفانه در کمیسیون قضایی با این موضوع مخالفت شد.»

**رقص زنان در ورزشگاه کربلا جنجال آفرید**



افتتاحیه مسابقات فوتبال غرب آسیا در کربلا جنجال برانگیخت "در سرزمینی که ارتجاع مدعی سردمداری بود باز پایه هایش با حضور زنان به لرزه درآمد." رقص زنان در ورزشگاه کربلا جنجال آفرید. افتتاحیه مسابقات فوتبال غرب آسیا در کربلا جنجال برانگیخت؛ نه به خاطر فوتبال، بلکه به دلیل حضور بی‌حجاب زنان و اجرای رقص و موسیقی توسط آنها. برخی نهادها، روحانیون و مقام‌های عراقی هم "حواشی" مراسم را محکوم کرده‌اند.

**دولت آمریکا بیش از ۹۰۰ کودک را از والدینشان جدا کرده است**



تنها ظرف مدت یک سال، دولت آمریکا در مناطق مرزی خود با مکزیکیان صدها کودک را از والدینشان جدا کرده است. سازمان‌های مدافع حقوق بشر این رفتار دولت آمریکا را به شدت مورد انتقاد قرار داده و خواستار پیگیری حقوقی آن شده‌اند.

**تشدید بیماری سعید شیرزاد فعال حقوق کودکان**



با وجود تغییر سرپرست زندان رجایی شهر کرج، سعید شیرزاد، زندانی سیاسی که پیشتر پس از انجام سونوگرافی مشخص شده بود هر دو کلیه‌اش به شدت آسیب دیده و نیازمند رسیدگی پزشکی است، همچنان از دریافت خدمات پزشکی و اعزام به بیمارستان محروم مانده است، وضعیت جسمانی وی رو به وخامت است. این زندانی علاوه بر مشکلات کلیوی به دیسک کمر، اسپاسم عضلات کمر و تنگی کانال نخاعی مبتلا بوده و سال گذشته نیز از ناحیه کتف راست دچار شکستگی شده است. با این حال علیرغم تجویز فیزیوتراپی توسط پزشکان و نیاز به درمان با بی‌توجهی مسئولین زندان مواجه شده است. جای فعالین کودک، زندان نیست.

**آنیسا اسداللهی یکی از بازداشت شدگان روز جهانی کارگر آزاد شد**



#آنیسا اسداللهی پس از ۵۰ روز از گذشت بازداشت مجدد خود، با قرار وثیقه‌ی ۲۰۰ میلیون تومانی از زندان اوین آزاد شد. آنیسا اسداللهی همراه با #ندا ناجی #عاطفه رنگریز #مرضیه امیری در #روز جهانی کارگر بازداشت شدند.

مطالب، نشریه ها و مصاحبه های تلویزیونی سازمان رهایی زن را می توانید از طریق آدرس

های زیر دنبال کنید و با ما همراه باشید

سایت نشریه رهایی زن

<https://rahaizanorg.blogspot.com>

آرشیو مقالات

<http://rahai-zan.blogspot.com>

برنامه های تلویزیونی و مصاحبه ها

<https://www.rahaizan.tv>

تلگرام رهایی زن

@rahaizan

تلویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "هات برد" هر هفته دوشنبه ساعت

20:30 و چهارشنبه ساعت 15:00 بازپخش برنامه به وقت تهران می توانید پهنده

تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Chanel One- Hatberd

HoT BIRD

Frequency 11541 vertical

Symbol Rate: 22000

PoI V

FEC 5.6



## برای همکاری و تماس با نمایندگان سازمان رهایی زن در کشورهای مختلف

نروژ: شادی و رویاک مطیعی

تلفن تماس: 004790474027

ایمیل: [motiei\\_rojan@yahoo.com](mailto:motiei_rojan@yahoo.com)

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: فیروزه فرهی

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: [firouzeh.farrahi@yahoo.com](mailto:firouzeh.farrahi@yahoo.com)

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

جلسات کانون رهایی زن هر دوماه یکبار برگزار میشود و از طریق فلاپر و ایمیل به اطلاع همگان خواهد رسید.

دیگر نقاط آمریکا: مینو همتی

ایمیل: [MinoHemati@GMail.com](mailto:MinoHemati@GMail.com)

سوئد-استکهلم: رعنا کریم زاده

تلفن تماس: 0046739286842

گوتنبرگ: وریا نقشبندی

تلفن تماس: 0046705827583

0046705827583

ایمیل: [verya.1360@gmail.com](mailto:verya.1360@gmail.com)

سارا مرادی

تلفن تماس: 0046704499853

ایمیل: [sara\\_tina2003@yahoo.com](mailto:sara_tina2003@yahoo.com)

آلمان: شراره رضانی

تلفن تماس: 00491737237038

ایمیل: [Sharahrezaei.p@gmail.com](mailto:Sharahrezaei.p@gmail.com)